

گزارش سیاسی کنگره بیست و یکم سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

تزه‌های مربوط به اوضاع بین‌المللی

۱ - حالا دیگر غالب کارشناسان اقتصادی (از مکتب‌ها و جریان‌های گوناگون) از خطر غلتیدن اقتصاد جهانی به یک رکود بزرگ دیگر سخن می‌گویند. اما مسأله این است که بحران فقط به حوزه اقتصاد محدود نمی‌شود، بلکه افق‌ها در همه سطوح جامعه انسانی از فرا رسیدن توفان‌های بزرگ خبر می‌دهند. این بحران عمومی سرمایه‌داری است که دارد فراگیر می‌شود: چشم‌انداز رونق اقتصادی در غالب کشورهای جهان رنگ می‌بازد؛ نابرابری‌های طبقاتی فزاینده ابعاد بی‌سابقه‌ای پیدا می‌کنند؛ رویارویی‌های ژئوپولیتیک میان قدرت‌های جهانی گسترده‌تر می‌گردد؛ نژادپرستی، تروریسم و توحش همه‌جاگیر می‌شود؛ دموکراسی لیبرالی، حتی در سرمایه‌داری‌های مرکزی، میان‌تهی‌تر می‌گردد؛ بحران زیست‌محیطی بی‌سابقه‌ای تمام‌سیاره‌انسانی را فرا می‌گیرد؛ و همراه با بیداری امید برانگیز نیروهای اجتماعی و سیاسی طرفدار سوسیالیسم، جریان‌های رنگارنگ فاشیستی و شبه‌فاشیستی نیز نیرومندتر می‌شوند. همزمانی همه این دگرگونی‌های بزرگ نمی‌تواند تصادفی باشد؛ ما به دو راهی "سوسیالیسم یا بربریت" رسیده‌ایم و از اینجا به بعد، آینده بشریت به آهنگ بیداری و پیشروی نیروهای معطوف به سوسیالیسم بستگی دارد.

۲ - از آغاز بحران بزرگ اقتصادی در سال ۲۰۰۷ تاکنون رشد اقتصاد جهانی آشکارا ناچیز بوده و آهنگ رشد نیز دائماً کاهش یافته است. به یاد داشته باشیم که بحران بزرگ از آمریکا و (به‌طور کلی) کشورهای آنگلو ساکسن شروع شد و به تدریج اتحادیه اورپا و به ویژه منطقه یورو را نیز در بر گرفت و نهایتاً به "بازارهای نوظهور" کشیده شد. بنابراین، خود جهان‌گیر شدن رکود در طول سال‌های اخیر، باعث کاهش نرخ رشد اقتصاد جهانی بوده است. در آمریکا (که بهترین رشد اقتصادی را در میان کشورهای مرکزی سرمایه‌داری داشته) از سال ۲۰۰۹ به بعد، که نهادهای رسمی پایان رکود را اعلام کردند، اقتصاد با سکنه‌های متعدد پیش‌رفته و نرخ رشد نیز به تدریج پائین‌تر آمده و به ویژه در سال جاری آشکارا "نگران‌کننده" اعلام شده است. آمار رسمی، نرخ رشد اقتصاد آمریکا را در سه ماهه اول سال ۲۰۱۶ نیم در صد اعلام کرده، اما بعضی از اقتصاددانان مستقل، آن را یک دهم در صد ارزیابی می‌کنند. وضع اقتصاد اورپا و ژاپن از این هم بدتر است و در غالب کشورهای "بریکس" نیز چشم‌انداز رشد کم‌رنگ‌تر می‌گردد. روسیه و برزیل عملاً با بحران اقتصادی آشکاری دست به گریبانند و نرخ رشد اقتصاد چین، یعنی بزرگ‌ترین کارگاه صنعتی جهان (بنا به بعضی ارزیابی‌ها) از نرخ رشد دو رقمی به زیر ۴ در صد رسیده است. واقعیت‌های غیر قابل انکار جایی برای تردید باقی نمی‌گذارند که این کشش مداوم به طرف رکود خصلت ساختاری دارد: در واقع نابرابری‌های طبقاتی بی‌سابقه و فزاینده، متورم شدن مهار ناپذیر "سرمایه موهوم" مالی و بنابراین کاهش تقاضای اکثریت عظیم مردم، کاهش سرمایه‌گذاری در اقتصاد واقعی، و افزایش بیکاری مزمز، مصیبت‌هایی هستند که با موجودیت سرمایه‌داری مالی شده و جهانی شده گره خورده‌اند و در نتیجه، درمان ناپذیرند. بسیاری از کارشناسان اقتصادی معتقدند در شرایط شکننده کنونی عواملی که بیش از همه می‌توانند در برانگیختن دومین بحران بزرگ قرن بیست و یکم مؤثر باشند، عبارتند از: یک - تصمیم بانک مرکزی آمریکا در دسامبر ۲۰۱۵ که نرخ بهره را تقریباً پس از ده سال اندکی افزایش داد؛ اقدامی که هزینه وام‌های دلاری "اقتصادهای نوظهور" را بالا می‌برد و بنابراین، شرایط نامساعدی برای رشد این اقتصادها ایجاد می‌کند؛ باعث فرار سرمایه از کشورهای دیگر به

امریکا می شود؛ نرخ برابری دلار را نسبت به ارزهای دیگر بالا می برد و در نتیجه به صادرات خود امریکا آسیب می زند و نهایتاً اختلال های مهمی در اقتصاد جهانی را دامن می زند. دو - کاهش نرخ رشد اقتصاد چین که آشفتنگی های مالی مهمی در اقتصاد این کشور دامن زده و به فرار سرمایه ها منجر شده؛ روندی که اگر ادامه یابد و دولت چین با سیاست های جدید مالی و پولی اش نتواند آن را متوقف کند، پی آمدهای بسیار گسترده ای در اقتصاد جهانی خواهد داشت. سه - خروج بریتانیا از اتحادیه اورپا که نه تنها هم اکنون اقتصاد خود این کشور را به لرزه درآورده، بلکه به احتمال زیاد، اقتصاد شکننده اتحادیه اورپا (یعنی بزرگ ترین بازار مصرفی جهان) را نیز به بحران خواهد کشید.

۳ - هم اکنون در سه منطقه حساس جهان شاهد رویارویی های ژئوپولیتیک بزرگی هستیم: یک - در آسیای شرقی، امریکا که نمی خواهد گسترش حضور دریایی چین را در اوقیانوس آرام تحمل کند، ایجاد پایگاه های دریایی این کشور در دریای جنوبی چین را تهدیدی علیه امنیت خود و متحدان آسیایی اش می نامد و به اقدامات تحریک آمیزی علیه چین دست می زند؛ اقداماتی که اگر ادامه یابد، این منطقه را به یکی از کانون های انفجاری جهان تبدیل خواهد کرد و رقابت میان قدرت های بزرگ سرمایه داری را به مرحله خطرناکی خواهد کشاند. دو - در اورپای شرقی، امریکا با استفاده از بحران اوکراین، یک بار دیگر می کوشد هرچه بیشتر ناتو را به سوی مرزهای روسیه بکشانند. و نه تنها مرزهای آن را در شرق اورپا به محاصره نظامی در بیاورد، بلکه حتی جمهوری های جنوبی شوروی سابق را در ماوراء قفقاز و آسیای میانه به مقابله با آن وادارد. هدف این است که اولاً با محاصره نظامی و تحریم اقتصادی روسیه، حضور مزاحم آن را در اورو- آسیا در هم بشکنند؛ هژمونی کامل امریکا را در پهنه گسترده آسیا و پاسفیک شمالی مستقر سازد؛ و زمینه گسترش نفوذ اقتصادی چین به طرف غرب را از بین ببرد؛ ثانیاً نگذارد همکاری های اقتصادی روسیه با اتحادیه اورپا، مستقل از اراده امریکا شکل بگیرد. سه - خاورمیانه بزرگ که از برکت مداخلات امپریالیستی مکرر امریکا و متحدان اش در بیست و پنج سال گذشته، به صحنه خونین ترین و ویرانگرترین جنگ های جهان تبدیل شده است. مسأله این است که در تک - تک این سه رویارویی بزرگ، بازده نزولی سیاست های توسعه طلبانه و تعرضی امریکا نشان می دهد که فرسایش هژمونی جهانی آن شتاب گرفته است.

۴ - عمیق تر شدن بحران اورپا که بی تردید با خروج بریتانیا از اتحادیه اورپا شتاب می گیرد، به احتمال زیاد تغییرات مهمی در فضای بین المللی به وجود خواهد آورد. علاوه بر کم رنگ شدن رشد اقتصادی که حالا خصلت جهانی پیدا کرده است، چند عامل در تشدید بحران اورپا نقش بسیار مهمی دارند: یک - بلعیده شدن مدل سرمایه داری اورپا به وسیله مدل امریکایی. فراموش نباید کرد که منسجم ترین سیستم های تأمین اجتماعی تاکنون شناخته شده، از اورپا برخاسته اند. بنابراین، پی آمدهای قربانی شدن این سیستم ها در زیر پای رژیم انباشت نئولیبرالی، بیش از همه در اورپا قابل لمس است. دو - تناقضات ذاتی روند شکل گیری اتحادیه اورپا، نه تنها دموکراسی اورپایی را (حتی در کشورهای به اصطلاح "اورپای قدیم") تا حدود زیادی بی معنا ساخته، بلکه نابرابری های طبقاتی را تقریباً در همه کشورهای اورپایی تشدید کرده و از همه مهم تر، بعضی کشورهای منطقه یورو را آشکارا به سطح مناطق تحت الحمايه آلمان و شرکاء تنزل داده است. سه - سنجاق شدن اتحادیه اورپا به طرح گسترش ناتو، تناقضات اتحادیه اورپا را به نحو علاج ناپذیری تشدید کرده است. چهار - خونین تر و طولانی تر شدن بحران خاورمیانه و شمال آفریقا، با کشیده شدن اقدامات تروریستی اسلام گرایان جهادی به ناف اورپا و راه افتادن موج های گسترده و پیاپی آوارگان به طرف اورپا، شکنندگی "دژ اورپا" را نمایان تر ساخته است. اکنون حتی هارترین دولت های اورپایی نیز در می یابند که نمی توان در خانه شیشه ای نشست و به دیگران سنگ انداخت. با خروج بریتانیا (که به عنوان ستون پنجم امریکا در اتحادیه اورپا عمل می کرد) این اتحادیه برای این که از هم نپاشد، احتمالاً ناگزیر خواهد شد به تغییرات ساختاری مهمی دست بزند و در بعضی جهت گیری های سیاسی اش تجدید نظر کند.

۵ - هنوز نشانه ای از پایان ویرانی ها و مصیبت های خاورمیانه در افق دیده نمی شود. این یکی از بزرگ ترین ، طولانی ترین و وحشیانه ترین جنگ های تاریخ معاصر جهان ماست. کافی است به یاد داشته باشیم که (به قول پاتریک کابرن) در گستره جغرافیایی بزرگ بین پاکستان و نیجریه ، هم اکنون دست کم هفت کشور در جنگ داخلی تمام عیار فرو رفته اند: افغانستان ، عراق ، سوریه ، یمن ، لیبی ، سومالی و سودان جنوبی. و دست کم سه کشور دیگر ، در بخش هایی از خاک خود ، با سه شورش بزرگ روبرو هستند: ترکیه در منطقه کردستان ، مصر در شبه جزیره سینا و نیجریه در شمال شرقی خاک آن. در جستجوی علل جنگی چنین گسترده و خونین چند نکته را باید به یاد داشته باشیم و از تأکید بر آنها خسته نشویم: **یک** - نقش قدرت های امپریالیستی غرب و مخصوصاً امریکا در ایجاد این حریق ویرانگر بزرگ تعیین کننده بوده. بدون مداخلات نظامی امریکا در بیست و پنج سال گذشته که تماماً برای کنترل کامل این منطقه استراتژیک حساس صورت گرفته ، این آتش سوزی بزرگ و طولانی نه می توانست شروع شود و نه می توانست دوام بیاورد. **دو** - بدون سلطه طولانی دیکتاتوری های خشن رنگارنگ در این منطقه که گاهی حتی نفس کشیدن آزاد مردم را تهدیدی برای موجودیت خود می دیدند ، چنین شرایطی نمی توانست شکل بگیرد. **سه** - میدان دار شدن بنیادگرایی های مذهبی تا حدود زیادی محصول شکست جهانی و غیبت جنبش سوسیالیستی و جنبش های ملی مترقی است. آغاز و پایان تراژیک "بهار عرب" نشان داد که بدون جنبش های معطوف به افق های آزادی ، برابری و همبستگی انسانی ، رهایی از ظلمات بی حقی و بردگی ناممکن است. اکنون در خاورمیانه ظلمت زده ، همه اسلام گرایان به نام خدا می کشند و کشته می شوند و درست به همین دلیل ، انسان صاحب حق در خاموشی فرو رفته است. اما فراموش نباید کرد که (به قول شاعر بزرگ مان) "سکوت آدمی فقدان جهان و خداست". **چهار** - جنبش های سلفی رنگارنگ ، فقط از پائین برنخاسته اند ، از بالا نیز حمایت شده اند. سلطنت های نفتی خلیج فارس در تدارک ، پروراندن و حتی پشتیبانی مستقیم یا غیر مستقیم از این جنبش ها نقش بسیار مهمی داشته اند و دارند و البته فراموش نباید کرد که قدرت های امپریالیستی غرب نیز بارها و بارها این جریان ها را برای مقابله با مخالفان خودشان به کار گرفته اند. و هنوز هم می بینیم که به اصطلاح "جامعه بین المللی" جرأت انتقاد سر راست از پرورندگان این جریان ها را ندارد. **پنج** - هیچ شک نباید داشت که پس از این تجربه خونین وحشتناک ، اگر مردمان این منطقه بتوانند کمر راست کنند ، هر نوع توهم به "حکومت اسلامی" و "شریعت اسلامی" را ، احتمالاً برای همیشه کنار خواهند گذاشت. در واقع ورشکستگی جمهوری اسلامی و بیزاری اکثریت قاطع مردم ایران از آن ، نشان می دهد که در کشورهای دیگر نیز همین رویگردانی اتفاق خواهد افتاد.

۶ - بر دو راهی سوسیالیسم یا بربریت ، مهم است به یاد داشته باشیم که سوسیالیسم تقدیر تاریخی از پیش تعیین شده بشریت نیست ، بلکه با پیکارهای آگاهانه ، متحد و سازمان یافته طبقه کارگر و زحمتکشان هم سرنوشت با آن دست یافتنی است. همچنین باید به یاد داشته باشیم که با عمق یافتن بحران سرمایه داری ، هر چند شرایط مساعدی برای نیرومند شدن جنبش های معطوف به سوسیالیسم فراهم می آید ، اما جنبش های معطوف به بربریت نیز می توانند نیرو بگیرند. و مسأله مهم تر این است که جنبش های معطوف به بربریت می توانند بخش هایی از کارگران و زحمتکشان را نیز به طرف خود بکشانند و هر چه توده های زحمتکش ناآگاه تر باشند و جنبش سوسیالیستی محدود نگرتر و پراکنده تر ، دست آوردهای جنبش های ارتجاعی بیشتر خواهد بود. بنابراین ، در دوره عمومیت یافتن بحران سرمایه داری چند مسأله اهمیت زیادی پیدا می کنند: **یک** - گر چه در دوره های بحران اقتصادی ، اعتصاب ها و حرکت های اعتراضی کارگران و زحمتکشان نیز گسترده تر می شوند ، اما خواست های بی واسطه و اشکال حرکت های اعتراضی بخش های مختلف کارگران و زحمتکشان نیز متنوع تر می گردد. در چنین شرایطی تأکید بر فصل مشترک هایی که متحد کننده همه بخش های اردوی کار و زحمت باشد ، اهمیت زیادی پیدا می کند. مثلاً در خیزش بزرگ کنونی کارگران فرانسه در مقابل دولت ، نقش حلقه های متصل کننده خواست های اتحادیه ها و جوانان و بازنشستگان و زنان و کارگران رنگین پوست ، از اهمیت زیادی برخوردارند. **دو** - جنبش معطوف به سوسیالیسم ناگزیر

است از سطح خواست های اقتصادی فراتر برود و مبارزه علیه اشکال دیگر بهره کشی و ستمگری را نیز سازمان دهد و گرنه نخواهد توانست جنبش کارگری را به جنبش آگاهانه طبقاتی برای رهایی از انواع و اشکال بهره کشی و ستم گری و تاریک اندیشی ارتقاء دهد. سه - جنبش سوسیالیستی نمی تواند با تکیه بر اصول و طرح های فرقه ای از پیش تعیین شده به طرف افق های رهایی پیشروی کند ، بلکه ناگزیر است با توجه به شرایط و نیازهای واقعی یک پیکار طبقاتی موجود و مشخص پیش برود. مخصوصاً باید توجه داشت که در شرایط کنونی ، هر حرکت معطوف به سوسیالیسم ناگزیر است از غلتیدن به بی راهه هایی که به بن بست "سوسیالیسم" حزب - دولت ها می انجامند ، اجتناب کند ؛ زیرا دیگر مجال اشتباهات آنچنانی وجود ندارد. چهار - احزاب و جریان هایی که اکنون با شعارها و برنامه های سوسیالیستی (و عمدتاً در اورپا و امریکا) شکل می گیرند ، معمولاً نوسان ها و آشفتگی های زیادی از خود نشان می دهند. این ضعف ها تا حدی طبیعی است و نباید مایه سرخوردگی از سوسیالیسم باشند، زیرا اولاً همه آنها غالباً از بطن احزاب سوسیال دموکراتی که دیگر حتی سوسیال دمکرات هم نیستند ، بیرون می آیند و هنوز به بلوغ سیاسی و هویت مستقل دست نیافته اند ؛ ثانیاً با شرایط و مسائل تازه ای روبرو هستند که پیش از این ناشناخته بوده اند. پنج - دشمنان سوسیالیسم می کوشند شکست ها و عقب نشینی های حکومت های چپ امریکای لاتین را ، به فرصتی برای توجیه وضع موجود و گنداب سرمایه داری تبدیل کنند. تردیدی نیست که این حکومت ها ضعف ها و اشتباهات متعددی داشته اند و دارند ؛ اما فراموش نباید کرد که اولاً همه این حکومت ها نظام های دموکراتیکی هستند که با رأی آزاد مردم روی کار آمده اند و با تکیه بر حمایت محروم ترین های این جوامع روی کار بوده اند ؛ ثانیاً در بهبود شرایط زندگی محروم ترین لایه های این جوامع کارهای ارزشمندی انجام داده اند ؛ ثالثاً همیشه با دشمنی و توطئه های آشکار و پنهان امپریالیسم امریکا روبرو بوده اند. بنابراین تردیدی نباید داشت که این شکست ها و عقب نشینی ها پایان کار نخواهد بود و جنبش سوسیالیستی امریکای لاتین دوباره به پا خواهد خاست و از اشتباهات خود خواهد آموخت.

تزیهای مربوط به اوضاع سیاسی در ایران

۷ - چشم گیرترین ویژگی وضعیت سیاسی کنونی ایران این است که پس از قطعیت یافتن توافق هسته ای جمهوری اسلامی با شش قدرت بزرگ ، تنش های درونی رژیم به شدت افزایش یافته است. محرک اصلی این وضعیت تنش آلود و بحران زا ، نگرانی دستگاه ولایت از پی آمدهای شکست آشکاری است که رژیم در مسأله هسته ای متحمل شده ؛ شکستی که موقعیت دستگاه ولایت و شخص ولی فقیه را نه تنها در رابطه با مردم ، بلکه همچنین در میان جریان های حکومتی تضعیف کرده است. خامنه ای و اعوان و انصار او که حساس ترین اهرم های قدرت را در دست دارند ، قاعدتاً بهتر از دیگران می دانند که راه بازگشت به دوره پیش از "برجام" عملاً بسته شده و بهبود وضعیت اقتصادی در دوره پسا برجام نیز بسیار پر سنگلاخ است و همراه با موانع بزرگ. آنها می دانند که راه بیرون آمدن از این مخمصه (حتی اگر وجود داشته باشد) برای شان بسیار پرهزینه خواهد بود. اما درست به همین دلیل ، اکثریت حکومت گران و همچنین طرفداران حکومت ، خواهان گسترش رابطه با جهان و (بنابراین) غرب و حتی امریکا هستند. و همه اینها رهبری نظام را حتی در درون حکومت آشکارا به انزوا می کشاند.

۸- دستگاه ولایت برای مقابله با طرفداران گسترش رابطه با قدرت های غربی (که اکنون عملاً همسو با خط رفسنجانی حرکت می کنند) ناگزیر است نهادهای انتخابی رژیم را بیش از گذشته دست کاری کند و نهادهای تحت امر مستقیم ولی فقیه ، به شکلی بسیار عریان در همه حوزه ها مداخله و اعمال قدرت می کنند. اما نتیجه گریزناپذیر فشار خشن کنونی بر نهادهای انتخابی این است که اولاً کارکرد اصلی این نهادها (که پوشاندن چهره هولناک استبداد مطلقه فقیه است) بی معنا می گردد ؛ ثانیاً سرخوردگی مردم از رژیم و برانگیختگی آنان در مقابل ولایت فقیه بیش از پیش شدت می یابد ؛ ثالثاً ارتباط رژیم با حامیان آن و حتی ارتباط اکثریت "کاست حکومتی" با دستگاه ولایت ، به صورتی

فزاینده تضعیف می گردد. همه اینها روندهایی هستند که پایه های رژیم را می خورند و برای آینده آن مسلماً نتایج مرگباری دارند.

۹ - در تنش های کنونی درون حکومت ، غلبه دستگاه ولایت مسلماً غیر قابل انکار است و از آنجا که ولی فقیه همه اهرم های کلیدی قدرت را در دست دارد ، هر نوع رویارویی مستقیم نهادهای مختلف حکومتی با او محکوم به شکست است. با آگاهی به این واقعیت است که مدافعان اصلی خط رقیب از رویارویی های تند با سیاست های رهبر پرهیز می کنند و حتی در مقابل حملات صریح و تند او (که در ماه های گذشته شدت بی سابقه ای پیدا کرد) عقب نشینی می کنند و ترجیح می دهند با تاکتیک های فرسایشی پیش بروند و از رویارویی های پراکنده و کم شتاب استفاده کنند. برای این کار آنها می کوشند ترکیب همراهان شان را طوری بچینند که قلع و قمع شان برای دستگاه ولایت آسان و کم هزینه نباشد. تصادفی نیست که اصلاح طلبان به اعتدال گرایان ملحق می شوند و آنها به اصول گرایان معتدل دخیل می بندند. در چنین وضعیتی طبیعی است که اصلاح طلبی به معنای قبلی ناگزیر است خود را پشت جریان های دیگر ناراضی استتار کند و گر نه تحمل نخواهد شد. در مقابل ، خامنه ای می کوشد با حملات تند به خط رقیب ، از گسترش طرفداران آن جلوگیری کند و در صفوف آنها شکاف بیندازد.

۱۰ - جنگ ایدئولوژیک فعلاً داغ ترین کانون تنش های درونی رژیم است ، زیرا دستگاه ولایت با تمرکز نیرو در این حوزه می کوشد در میان طرفداران خط رقیب شکاف ایجاد کند و مخصوصاً گسترش خط رقیب را در میان اصول گرایان معتدل و حامیان سنتی رژیم متوقف سازد. اما تشدید جنگ ایدئولوژیک که اولاً با افزایش فشار بر زندگی عرفی مردم و فضای مدنی جامعه صورت می گیرد و ثانیاً با فعال کردن نیروهای ضربتی بسیج و ایجاد شبکه های اقدام موازی با نهادهای انتظامی رسمی قوه مجریه ، تاکتیکی است که به لحاظ استراتژیک دستگاه ولایت را آسیب پذیرتر خواهد ساخت ؛ زیرا گرچه در کوتاه مدت می تواند گسترش نفوذ خط رقیب را در میان حکومتی ها و حامیان سنتی حکومت متوقف کند و ناتوانی خط رقیب را در انظار همگانی به نمایش بگذارد ؛ ولی در طول زمان ، برانگیختگی اکثریت مردم علیه ولایت فقیه را قطعاً گسترده تر و انفجاری تر خواهد ساخت و فروپاشی پایه های اجتماعی رژیم را شتاب خواهد داد. تصادفی نیست که حتی بخش قابل توجهی از اصول گرایان نیز این تعرض ایدئولوژیک را نا عاقلانه و برای آینده رژیم زیانبار می بینند.

۱۱ - گرچه پس از توافق هسته ای ، اکنون همسویی های عملی جمهوری اسلامی با غرب در زمینه بحران خاورمیانه انکار ناپذیر است ، اما رژیم هنوز نتوانسته (و شاید در آینده نزدیک نیز نتواند) روابط عادی بی تنش با غرب داشته باشد ، زیرا خامنه ای و پیرامونیان او رابطه با امریکا را چنان به مسأله ایدئولوژیک لاینحلی تبدیل کرده اند که حالا حتی اگر بخواهند نیز نمی توانند خود را از دامی که برای خود ساخته اند ، برهانند. مهم ترین عواملی که در حال حاضر تناقضات و درماندگی های دستگاه ولایت را در این زمینه تقویت می کنند ، این ها هستند: یک - در حالی که رویارویی هسته ای امریکا و جمهوری اسلامی تمام شده ، اما درست به همین دلیل ، رویارویی این رژیم با متحدان منطقه ای امریکا شدت یافته و خصلت بحرانی پیدا کرده است و این موقعیت منطقه ای رژیم را به لحاظی حتی دشوارتر می سازد. زیرا اگر دشمنی علنی با اسرائیل (یعنی مهم ترین متحد امریکا در منطقه) به لحاظ ایدئولوژی جمهوری اسلامی طبیعی است و ادامه دشمنی های گذشته ، رویارویی های تند با عربستان سعودی (از آنجا که قلمرو نفوذ مذهبی رژیم را به سطح شیعه فرو می کاهد و آن را به رویارویی های فرقه ای عربیان با سنی ها ، یعنی اکثریت قاطع مسلمانان می کشاند) آشفتگی های ایدئولوژیک نظام ولایت فقیه را به نحو بی سابقه ای تشدید می کند. تصادفی نیست که اکنون اکثریت کشورهای منطقه و به ویژه همسایگان مستقیم جمهوری اسلامی ، نزدیکی با آن را مشکل ساز می بینند. دو - هرچند حالا امریکا و قدرت های غربی برای مقابله با تروریسم جهادی های سلفی ، با جمهوری اسلامی همسویی های عملی آشکاری دارند که ممکن است در آینده نیز ادامه یابد ، ولی نمی توانند این همسویی ها را به سیاست عملی روشنی تبدیل کنند ، زیرا نمی خواهند و نمی توانند متحدان

منطقه ای شان را رها کنند یا حتی بیش از حد معینی زیر فشار بگذارند. سه - ادامه گرد و خاک ایدئولوژیک دستگاه ولایت در دشمنی با امریکا ، فرصتی طلایی برای هارترین جریان های حاکم امریکا فراهم می آورد که برای ادامه فشارهای گوناگون علیه ایران تلاش کنند و در نتیجه ، متحدان امریکا نیز در عادی سازی رابطه با ایران از حد معینی جلوتر نروند.

در هر حال از میان همه موانع موجود ، در نهایت ، تناقضات لاینحل خود جمهوری اسلامی است که نمی گذارد این رژیم در چهارچوب سیستم بین المللی دولت ها به یک دولت عادی تبدیل شود و بتواند روابط کم تنش با دولت های دیگر برقرار کند. البته برای داشتن چنین رابطه ای لازم نیست جمهوری اسلامی به یکی از اقمار امریکا تبدیل شود. فراموش نباید کرد که همین حالا مثلاً دولت هند را نمی توان یک دولت وابسته به امریکا به حساب آورد ، ولی همین دولت روابط عادی بی تنش با امریکا دارد ؛ یا حتی دولت های چین و روسیه ، علیرغم رقابت ها و تنش هایی که با امریکا دارند ، می کوشند در نظام بین المللی موجود دولت ها ، با امریکا همزیستی کنند. اما جمهوری اسلامی ، گرفتار در چنبره تناقضات ایدئولوژیک لاینحل اش ، نه تنها نمی تواند از الگوی رفتاری دولت هند یا حتی دولت های چین و روسیه تبعیت کند ، بلکه حتی نمی تواند مانند دولت کوبا رفتار کند. الگوی رفتاری نظام ولایت فقیه در سطح بین المللی شباهت زیادی به رفتار دولت در مانده ای مانند کره شمالی دارد ؛ این در حالی است که جغرافیای سیاسی این دو کشور اصلاً شباهتی به هم ندارند.

۱۲ - تنش های درونی رژیم بر سر سیاست های اقتصادی گرچه هنوز زیر پوشش های غلط انداز جریان دارد ، اما این ، کلیدی ترین و زمینی ترین حوزه درگیری است که آینده جمهوری اسلامی تا حدود زیادی به نتایج آن بستگی دارد. ترازنامه اقتصادی جمهوری اسلامی در یک دوره تقریباً چهار دهه ای ، نشان دهنده ورشکستگی تمام عیار این نظام حکومتی است و جای تردیدی باقی نمی گذارد که نجات از این ورشکستگی با وجود جمهوری اسلامی ناممکن است و اگر عمر این رژیم طولانی تر بشود ، معلوم نیست در ماندگی و درهم شکستگی اقتصاد ایران به کجاها خواهد کشید. اما با وجود جمهوری اسلامی ، حالا مسأله این است که آیا آهنگ و ابعاد گسترش این ورشکستگی می تواند محدودتر بشود؟ هم اکنون روشن است که اگر طرح خامنه ای در مورد "اقتصاد مقاومتی" و "مدیریت جهادی" پیش برود ، ویرانی اقتصاد آهنگ و ابعادی فاجعه بار پیدا خواهد کرد. همچنین تا اینجا روشن شده است که در دوره پسا "برجام" نیز همکاری های اقتصادی بین المللی با جمهوری اسلامی ، حتی برای گسترش و نوسازی صنایع نفت و گاز ایران ، از حد معینی فراتر نخواهد رفت ، مگر این که دستگاه های ولایتی از حوزه هایی کنار بکشند و حساب رسی اقتصادی (دست کم در رابطه با طرف های خارجی) امکان پذیر باشد. اما نقداً مشاجرات جناحی رژیم از این حد فراتر نمی رود که مثلاً آیا می شود صادرات و واردات قاچاق را (که توسط دستگاه های ولایتی صورت می گیرد) متوقف یا حتی محدودتر کرد؟ آیا می شود از کلیدی ترین بخش اقتصاد جمهوری اسلامی (یعنی بخش سوم یا بخش به اصطلاح "خصولتی" = نه خصوصی - نه دولتی) مالیات گرفت؟ آیا می شود سیستم بانکی و اعتباری کشور را از تاریکخانه دستگاه های ولایتی بیرون آورد و ورشکستگی بانک ها را (که فقط به "خودی" های دم کلفت اعتبار می داده اند و می دهند) درمان کرد؟

۱۳ - در دوره ای که پس از قطعیت یافتن توافق هسته ای آغاز شده ، اوضاع سیاسی کشور با دو مشخصه اصلی قابل تعریف و شناسایی است: اولاً با شدت یافتن تنش ها ، هم در سطح رقابت های جناحی رژیم ؛ هم در سطح رویارویی رژیم با مردم ؛ و هم در سطح منطقه (علیرغم کاهش رویارویی با امریکا). ثانیاً با تراکم شدید به اصطلاح "مه جنگ" که پیش بینی اوضاع را دشوارتر می سازد. اما روشن است که دستگاه ولایت به آسانی نمی تواند به عقب نشینی تن بدهد ؛ زیرا آنها می ترسند و می دانند که عقب نشینی شکننده ترشان می کند. همچنین روشن است که آنها نمی توانند از حد معینی پیش تر بروند ، زیرا می ترسند که نیروهای بیشتری را علیه خود برانگیزانند و موقعیت شان را به خطر بیندازند: آنها تعرض می کنند ، چون می ترسند ؛ عقب نشینی نمی کنند ، چون جایی برای عقب نشینی

ندارند. به این ترتیب در دوره ای پیش می‌رویم که جهت آن، دست کم در افق‌های مشهود کنونی، با ابهام و عدم تعین قابل توصیف است.

۱۴ - در دوره پیش رو (با مشخصات یاد شده) مردم فرصت‌های بالقوه‌ای دارند که توانایی‌های شان را در مقابله با رژیم گسترده‌تر سازند، به چند دلیل:

یک - جمهوری اسلامی پس از شکست قطعی در ماجراجویی هسته‌ای و رسوایی انواع عوام فریبی‌های ابلهانه (از علم کردن شوینیسیم ایرانی و وعده‌یارانه و "سهام عدالت" و کاهش نابرابری‌های طبقاتی گرفته تا هیاهو در باره نزدیکی ظهور امام زمان) ناگزیر شده به تشدید سرکوب و ارباب مردم روی بیاورد؛ بنابراین آنها بیش از هر چیز، درماندگی خود را به نمایش می‌گذارند. تجربه همه دیکتاتوری‌ها نشان می‌دهد که در چنین موقعیت‌هایی، تشدید سرکوب معمولاً حکومتگران را شکننده‌تر می‌سازد و مردم را بیش از آن که بترساند، برمی‌انگیزاند و متحد می‌کند.

دو - تشدید سرکوب در شرایط این‌چنینی می‌تواند همسویی و هم‌نوایی رویارویی‌های فرهنگی و رویارویی‌های طبقاتی مردم با رژیم را تقویت کند. زیرا اولاً رویارویی‌های فرهنگی مردم با رژیم را (که تقریباً در تمام دوران موجودیت جمهوری اسلامی، داغ‌بده) داغ‌تر و گسترده‌تر می‌سازد؛ ثانیاً می‌تواند برانگیختگی و همبستگی زحمتکشان و تهیدستان را در مقابل زورگویی‌های رژیم شتاب بدهد. مسأله این است که با برداشته شدن تحریم‌های فلج‌کننده بین‌المللی، مردم توقع دارند گشایشی در اقتصاد ایجاد شود تا بیکاری و فلاکت ذلت‌بار برچیده شود و این در حالی است که امید آنها دارد رنگ می‌بازد و جای‌اش را به یأس و سرخوردگی می‌سپارد و کاهش بهای نفت نیز اجازه عوام‌فریبی‌های گذشته را به رژیم نمی‌دهد.

سه - نشانه‌های امیدوارکننده‌ای وجود دارد که گسترش آگاهی طبقاتی در میان کارگران و زحمتکشان کشور شتاب می‌گیرد و بخش‌های فزاینده‌ای از آنان در فراسوی تفاوت‌ها و رنگارنگی‌های عقیدتی، فرهنگی، قومی و جنسی، پایه‌های عینی سرنوشت مشترک‌شان را به تجربه کشف می‌کنند. از این نظر، به جرأت می‌توان گفت که ایرانیان در مقایسه با مردمان کشورهای دیگر منطقه، با آهنگ تندتری پیش می‌روند و شرایط برای ادامه موجودیت جمهوری اسلامی روز به روز دشوارتر می‌گردد.

چهار - تشدید تنش‌ها و تناقضات درونی رژیم که می‌تواند شرایط مساعدی برای گسترش آگاهی، حرکت‌ها و سازمان‌یابی‌های مردم بیاورد.

قطعنامه در باره وظایف ما در دوره پیش رو

کنگره بیست و یکم سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) اعلام می‌کند که سازمان ما فعالیت خود را در راستای همان خطوط اعلام شده در کنگره بیستم و کنگره‌های پیش از آن ادامه خواهد داد، البته با تأکید بر چند نکته که توجه به آنها مخصوصاً در شرایط کنونی از اهمیت زیادی برخوردار است:

۱ - جنبش سوسیالیستی از آنجا که فقط با آگاهی طبقاتی و اقدامات توده‌ای کارگران و زحمتکشان می‌تواند پا بگیرد، هرگز نباید به شکاف‌ها و تنش‌های میان "بالایی‌ها" بی‌تفاوت بماند. هیچ بحران عمومی سیاسی و هیچ موقعیت انقلابی معمولاً بدون شکاف و تنش در میان بالایی‌ها به حد کافی بلوغ پیدا نمی‌کند و بنابراین نمی‌تواند فضای لازم برای سرازیر شدن توده‌ای "پائینی‌ها" به عرضه اقدامات مستقل تاریخی را فراهم بیاورد. اما جنبش سوسیالیستی درست به دلیل این که فقط با آگاهی

طبقاتی و اقدامات توده ای کارگران و زحمتکشان می تواند پا بگیرد ، بنابراین هرگز نباید به دنباله روی از "بالایی ها" و بازی در بساط آنان کشیده شود و گرنه نمی تواند به اقدامات مستقل توده ای - تاریخی دست بزند. این دو حد حیاتی سیاست سوسیالیستی را باید بشناسیم و با جسارت کافی و سر راست از آنها دفاع کنیم.

۲ - برای دست یابی به استراتژی سوسیالیستی مشخص و کارساز در ایران امروز ، باید تلاش کنیم به شناخت روشنی از شرایط و بسترهای مشخص پیکارهای سیاسی و طبقاتی دست یابیم. چنین تلاشی بدون توجه به بایدها و نبایدهایی چند به جایی نخواهد رسید:

یک - برخورد انتزاعی و کلیشه ای با مفاهیم و مسائل طبقاتی معمولاً گمراه کننده و سترون است و می تواند ما را به بعضی خویشاوندی های (گاهی ناخواسته) با اندیشه های ارتجاعی و با دشمنان طبقاتی مان بکشاند.

دو - در ایران امروز دفاع یا مخالفت انتزاعی خواه با مالکیت دولتی ، خواه با خصوصی سازی گمراه کننده و خطرناک است. زیرا در ایران امروز ، دولت خود را متصل به عرش الهی و (بنابراین) مالک الرقاب مردم قلمداد می کند و خصوصی سازی نیز حتماً به "خودمانی سازی" هست و نیست کشور به وسیله همان فرمانروایان متصل به آسمان می انجامد. در اینجا بحران اقتصادی راه حل اقتصادی ندارد و فقط از طریق اقدام و فشار مستقل و توده ای مردم می توان راهی برای بیرون آمدن از آن پیدا کرد.

سه - پیکار برای سوسیالیسم نه فقط با پیکار برای بهبود شرایط زندگی کارگران و زحمتکشان و تهیدستان ، بلکه همچنین با پیکار علیه نابرابری های گوناگون اجتماعی و فرهنگی (مانند نابرابری های جنسی ، ملی ، نژادی ، عقیدتی و مذهبی) و با مقابله با تخریب طبیعت و محیط زیست انسانی آغاز می شود ، زیرا سوسیالیسم فقط با ریشه کن شدن بهره کشی و نابرابری و زورگویی در میان انسان ها و شکوفایی آزادی فردی و همگانی آنان می تواند پا بگیرد. بنابراین هر نوع طرفداری از کارگران و تهیدستان ضرورتاً سوسیالیستی نیست. فراموش نباید کرد که فاشیست ها نیز غالباً خود را مدافع کارگران و تهیدستان جا می زنند ، همان طور که گاهی خود را دشمن امپریالیسم و مدافع ملت های زیر ستم نیز قلمداد می کنند. اما این شباهت های گول زننده نشانه خویشاوندی سوسیالیسم و فاشیسم نیست ، بلکه گواه رقابت و دشمنی آشتی ناپذیر آنهاست. پس بهتر است هشیار باشیم تا به خویشاوندی با "استکبار ستیزی" و "مستضعف نوازی" اسلام پناهان فرو نغلتیم.

چهار - در ایران اسلامی بی حقی مطلق مردم با قدرت مطلقه ولی فقیه پاسداری می شود و همه اهرم های کلیدی قدرت زیر کنترل مستقیم دستگاه ولایت جمع شده است. بنابراین راه رهایی از این جهنم بی حقی عمومی فقط با تمرکز نیروی مردم در مقابله با اصل ولایت فقیه می تواند گشوده شود. نادیده گرفتن این حقیقت ، با هر نیت و منطقی که صورت بگیرد ، جز سوزاندن فرصت ها و کمک به طولانی تر شدن بی حقی مردم نتیجه دیگری ندارد و نخواهد داشت.

۳ - در ایران امروز ، مشکلات و مصیبت های همه کارگران و زحمتکشان ما علل کلان اقتصادی دارند و فقط از طریق پیکارهای طبقاتی و سراسری قابل حل هستند. بنابراین ما ناگزیریم حتی برای حفظ و کارآمدتر کردن تشکل های مستقل موجود ، روی تقویت ارتباطات میان آنها و تلاش برای پایه ریزی تشکل های سراسری متمرکز شویم. مسأله این است که جنبش کارگری ایران مدتهاست وارد مرحله ای شده که پیشروی آن بدون پیکار برای ایجاد تشکل های مستقل و سراسری ، دیگر امکان ناپذیر است.

۴ - در شرایطی که بیکاری و حاشیه نشینی توده ای ، بخش بسیار وسیعی از کارگران و زحمتکشان را به زیر خط فقر می کشاند و آنها را به پراکندگی و در ماندگی محکوم می کند ، تنها مبارزه برای تأمین اجتماعی فراگیر است که می تواند با پیش کشیدن یک خواست حیاتی مشترک ، آنها را به هم

سرنوشتی طبقاتی و منافع مشترک شان آگاه سازد و در سمت واحدی به حرکت درآورد. طرح این خواست ، مخصوصاً در شرایط کنونی که جنگ جناحی در درون رژیم شدت یافته و دستگاه ولایت و دار و دسته های تحت امر آن می کوشند خود را مدافع "مستضعفان" و "کوخ نشینان" جا بزنند ، می تواند هم پژواک گسترده تری داشته باشد و هم مچ عوام فریبان و مفتخوران ولایی را باز کند. بعلاوه فراموش نباید کرد مقابله رژیم با این خواست قاعدتاً نمی تواند از حد معینی خشن تر باشد. زیرا تأمین اجتماعی همگانی به عنوان یک حق در اصل بیست و نهم قانون اساسی خود رژیم به رسمیت شناخته شده است. البته تردیدی نباید داشت که دست یابی به چنین حقی در کائنات جمهوری اسلامی از محالات است ، اما آگاهی گسترده زحمتکشان به این حق ، خود می تواند نیروی طبقاتی بزرگی را به میدان بیاورد و آنها را با افق های تاریخی گسترده تری آشنا سازد.